شماره آرشیو 1867

؟ب؟

**مسائل مربوط به دریافت ربح از سپرده­های بانکی**

این مسئله سؤال شده است که کسانی که پول در بانک می­گذارند و بانک هم طبق معمول خود، ربحی به آن پول می­دهد؛ آیا این حلال هست یا نیست؟

فرموده­اند اگر آن کسی که پول به بانک می­دهد، صریحاً و نیز ضمناً شرط ربح نکرده است، ولی می داند که بانک، طبق معمول و روال خودش یک اضافه­ای هم به او خواهد داد.این عیب و اشکالی ندارد. ولی اگر صریحاً شرط شده باشد یا اینکه روی این مبنا، پول را به بانک بدهد، که سود و اضافه­ای بگیرد، به­طوری­که اگر اضافه­ای ندهد، این پول را در بانک نخواهد گذاشت، این درست نیست؛ زیرا برای اضافه­گرفتن، پول را به بانک می­دهد. پس اگر به این خاطر نباشد و مثلاً برای اینکه پولش محفوظ بماند، آن را در بانک بگذارد؛ و درعین­حال هم می­داند که بانک طبق معمول خودش، اضافه­ای می­پردازد، این را فرموده­اند که اشکالی ندارد.

**مسائل مربوط به دیونِ مدت­دار**

مسئله­ی دیگر اینکه اگر مدیونی، دِیْنَشْ مدت­دار است، تا زمانی که مدتش فرا نرسیده، درصورتی­که زنده باشد، طلبکار، حقّ مطالبه ندارد، چون مدت­دار است. اما اگر مدیون از دنیا برود،همین که مُرد، آن مدّت، حال می شود؛ یعنی طلبکار حقّ مطالبه از ورّاث را دارد. به­هرحال تا خود مدیون، زنده بود، طلبکار، حقّ مطالبه نداشت، چون دینش مدت­دار بود ولی حالا که از دنیا رفته، طلبکارْ حق مطالبه­ی از ورّاث را در همان روزِ مرگ او دارد؛ و بر طلبکار واجب نیست که صبر کند تا مدت برسد.

ولی اگر برعکس شد و طلبکار، قبل از سررسیدِ مُدتْ بمیرد، اینجا ورّاث طلبکار حق ندارند زودتر از موعد، از مدیون مطالبه­ی دِیْنْ کنند؛ برای اینکه دینش، مدت­دار است و باید صبر کنند تا مدت برسد.

پس مرگ مدیون با مرگ طلبکار، فرق می کند؛ اگر مدیون بمیرد، دینِ مدت­دارش حال می شود؛ یعنی در همان روز مرگش، طلبکار حق مطالبه دارد؛ ولی اگر طلبکار بمیرد، ورّاث طلبکار حق ندارند از این مدیون یا از ورّاث مدیون مطالبه­ی دین کنند تا مدت برسد.

**شروط مطالبه­ی طلبکار از مدیون برای ادای دِیْن: تمکن و قدرت**

یک مسئله هم اینکه تا مدیون برای ادای دین، تمکن و قدرت ندارد، طلبکارْ حقّ مطالبه ندارد، اگرچه مدتش هم رسیده باشد یا اصلاً دین مزبور، مد­ت­دار نباشد. اینجا بر طلبکار حرام است، که او را تحت فشار بگذارد و از او مطالبه کند. چنین حقی را ندارد، چون بدهکار در عُسر است و صریح قرآن است:

"وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ".[[1]](#footnote-1)

"و اگر (بدهكار،) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهيد."

باید منتظر بشود تا مدیون به حدّ یُسر برسد. اگر مدیون در حال عُسر و تنگدستی است و قادر نیست که دینش را ادا کند، بر طلبکار، حرام است که مطالبه کند. "فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ". به فرموده­ی قرآن، باید مهلت بدهد تا او به یسار برسد. البته درصورتی­که مدیون، دارد و نمی­دهد، طلبکار حق مطالبه دارد؛ منتهیٰ مستثنیات دِیْنْ باید استثناء بشود.

**شرایط و مستثنیات ادای دیْن**

توضیح آنکه یک قسمت از اموال مانند خانه­ی مسکونی است که اگر مدیون آنها را داشته باشد، ولی به اندازه­ی نیازش باشد و زائد بر آن را نداشته باشد و بخواهد آنها را بفروشد و ادای دین کند، اینها شرعاً از مستثنیات دیْنْ هستند، و در اینجا هم مدیون، مُعْسِر[[2]](#footnote-2) است؛ یعنی باز هم حق مطالبه، برای طلبکار نیست و او حق ندارد مدیون را در فشار بگذارد و بگوید اینها را بفروش و ادای دین کن. نه؛ مثلاً خانه­ی مسکونی، شرعاً مستثنی است؛ و شارع مقدس به طلبکار اجازه نمی دهد خانه­ی مسکونی او را با فشار بفروشد، مگر اینکه خانه­ای زائد بر شأنش داشته باشد. هم خود خانه­ی مسکونی، و هم اثاث­البیت، مثل فرش­ها،ظروف و پرده­ها و این­طور چیزها که از لوازم زندگی و خانه است، البته به­قدر حاجت و آن هم در حدّی که مناسب شأنش و برای شخصیت اجتماعیش لازم باشد، مستثنیٰ هستند؛ ولی افزون بر شأنش مستثنیٰ نیست. مثلاً فرض بفرمائید یک آدمی مدیون است، و شأن او داشتن یک خانه­ی صدمتری است، ولی یک خانه­ی پانصدمتری دارد؛ که این، فراتر از شأنش است. در اینجا طلبکار، حق دارد که بگوید خانه­ی پانصدمتری را بفروش و یک خانه­ی صدمتری، که مورد حاجتش هست، بخر. پس علاوه بر خانه، اثاث­البیت و لوازم زندگی نیز به همین کیفیت است؛ یعنی اگر به قدر حاجت و متناسب با شأن مدیون باشد، اینها شرعاً مستثنیٰ هستند؛ و طلبکار حق ندارد بگوید اینها را بفروش و ادای دین کن.

سومین استثنا، مَرْکَبْ سواری مدیون است؛ که آن هم باید مرکبی، مورد نیاز در زندگی و متناسب با شأنش باشد. برای مثال اگر یک اتومبیل پیکان، نیاز مدیون را برآورده می­کند و مناسب شأنش هم است، ولی او یک ماشین خیلی عالی دارد؛ در اینجا طلبکار، حق دارد بگوید آن ماشین عالی را بفروش و یک پیکان، برای خودت تهیه کن و بقیه را ادای دین کن.

پس مستثنیات - منزل مسکونی، لوازم زندگی و اثاث البیت و نیز مرکب سواری - باید به قدر حاجت و نیز مناسب شأن مدیون و در حد متعارف باشد؛ و اگر زائد بر مقدار حاجت یا زائد بر مقدار شأنش باشد، طلبکار می­تواند به او فشار بیاورد که اینها را بفروش و ادای دین کن.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

"وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿۸﴾ ثَانِیَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِی الدُّنْيَا خِزْیٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۹﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۱۰﴾".[[3]](#footnote-3)

"و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی، و هیچ کتاب روشنی، درباره خدا مجادله و ستیزه می کند. (8 (در حالی که پهلوی خود را به نشانه­ی تکبر [و روگرداندن از حق] می­پیچاند، تا [مردم را] از راه خدا گمراه کند. او را در این جهان، خواری و رسوایی است و در روز رستاخیز، عذاب آتش سوزان را به او می­چشانیم . (9) [این خواری و عذاب] به سزای آن چیزی است که از پیش ، دست­هایت فرستاده و این که خداوند بر بندگان ستمکار نيست. (10)"

توضیح آیات شریفه­ی سوره مبارکه­ی حج را از آیه­ی هشتم، تعقیب می­کنیم.

**مجادله­ی نااهلان در باره­ی خدا و احکام و معارف دین او**

"وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ علمٍ"؛[[4]](#footnote-4)

از مردم، کسانی هستند که در مورد خدا یعنی احکام مربوط به خدا و معارف و احکام دین و به­طور کلی، آنچه که مربوط به دین الهی است، مجادله می­کنند. کسانی هستند که اهلیت ندارند:

"بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ"؛[[5]](#footnote-5)

نه اهل منطق­ و استدلال هستند و نه اینکه از اولیای خدا - که از طریق وحی و الهام، حقایق به آنها می رسد – گرفته­اند و از صریح آیات قرآن هم چیزی به دست نیاورده­اند؛ و درعین­حال مجادله می­کنند. پس اساس مجادله­اشان نه منطق و استدلال عقلی؛ و نه مطالب رسیده­ی از منابع وحی؛ و نه ظواهر و نصوص کتاب و قرآن است؛ به هیچ­یک از اینها استناد ندارند؛ بلکه از پیش خودشان و یک چیزهایی که به افکارشان، می­رسد، همان­ها را می­خواهند بر دین تحمیل کنند؛ ازاین­رو در دین مجادله­ می­کنند.

**مجادلات خود ساخته و جرّ و بحث­های غیر منطقی**

به­هرحال افکار خودساخته­ای دارند؛ و مطالب­شان، منطقی و استدلالی و عقلایی، و نیز مطالب مربوط به منابع وحی، که از پیغمبر و امام معصوم رسیده باشد، یا از ظواهر کتاب و قرآن، فهمیده باشند، نیست. بنابراین چون از پیش خود ساخته­اند، مجادِل، هستند؛ و قرآن کریم اینها را تخطئه و تهدید می­کند:

"مَنْ يُجَادِلُ فِی اللَّهِ"؛[[6]](#footnote-6)

به­هرحال چنین کسی، مرتب در مورد خدا و دین خدا و معارف خدا و احکام خدا مجادله وجرّوبحث و گفتگو و پایین­وبالا می­کند،آن هم: "بِغَيْرِ عِلْمٍ".[[7]](#footnote-7) یعنی اساس حرفش هم منطقی و استدلال منطقی، یعنی آن استدلالی که عُقلا بپذیرند، نیست.

**فریب اشخاص خام و ساده­دل**

البته ممکن است مطالب نادرستی را به عنوان منطق به بعضی از افراد ساده­دل، و اشخاص خام و ناپخته، تحویل بدهد؛ و آنها چون ساده­دل و خام هستند، نفهمند؛ که این درست نیست؛ زیرا منطق، باید در مقابل اهلش باشد. اگر پیش آنها که اهل منطق و اهل استدلال هستند، و به رموز برهان پی می­برند، حرفی بزند، و آنها بپذیرند، این منطقی و استدلال عقلی است. ولی اینکه به تعدادی از افراد نااهل، که از خودش هم پایین­تر هستند، مطالبی را بگوید و آنها هم بپذیرند، این مقبول و علمی نیست. پس منظور از اینکه علم باشد، یعنی استدلال منطقی، که اگر پیش اهلش، اقامه بشود، آنها نیز می­پذیرند.

**"هُدیً"؛ نوعی روشن­بینی خاص از جانب خدا**

"بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى"؛[[8]](#footnote-8)

"هدیً"، همان روشن­بینیِ خاصی است که از منابع وحی می­رسد؛ یعنی آنهایی که واقع را می­بینند؛ چون ما که روشن­بین نیستیم و افکار و درک و عقلمان ناقص است؛ و ازطرف دیگر، گرفتار انواع شهوات و آلوده به هواهای نفسانی هستیم. آن­قدر غرورها و تمایلات نفسانی در ما هست که درک و فکر ما را آلوده می­کند. ازاین رو، این هدایت نیست.

**"مهدویّت"، اساس "هادویّت"**

"هُدیً"، همان روشن­بینی خاصی است که از خدا، به اشخاص خاصی رسیده و آنها هادی هستند. البته آنها مهدی هم هستند؛ و اصلاً آنها که مهدی هستند، یعنی آن کسانی که از طرف خداوند به آنها عنایتی شده و در ساختمان وجودشان، یک مشعل فروزانی قرار داده شده که چشمشان باز است و واقعاً می­بینند؛ می­توانند هادی باشند. ازاین­رو حضرت مهدی ؟ع؟، هادی است؛ ولی درعین­حال به ایشان، مهدی هم گفته می­شود؛ زیرا مقدمه­ی هادی­بودن، مهدی­بودن است؛ تا مهدیِّ الهی نباشد، نمی­تواند هادی الهی باشد. با اینکه حضرت هادی است، ولی درعین­حال به عنوان مهدی، تعبیر می­شود. یعنی اساس هادویت، مهدویت است. باید قبلاً روشن و تضمین شده باشد که او اشتباه نمی­کند، خطا نمی­رود و مقهور هوس واقع نمی­شود؛ و درواقع، او مهدی است؛ و بنابراین چون مهدی است، هادی است. ازاین­رو باید "هُدیً" باشد.

"وَ لٰا كِتٰابٍ مُنِيرٍ"؛[[9]](#footnote-9)

و نه بر یک کتاب آسمانیِ روشنگر، استناد می­کند.

**استناد به ادلّه­ی اربعه در این آیه­ی شریفه**

تقریباً می­شود گفت که در این آیه­ی شریفه، به تمام ادله­ی اربعه­ای که ما برای استنباط احکام داریم، اشاره شده است. چون ادله­ی اربعه در فقه ما،عبارت است از: همان کتاب، سنت، ادلّه­ی عقلیه و اجماع. اِجماع هم برگشت به همان سنت است. در واقع، حجیتِ اِجماع به همان سنت و قول معصوم است. بنابراین ادلّه­ی مذکور، درواقع همین سه تا می شود: کتاب، سنت و ادله­ی عقلیه؛ آن هم با همان شرایطی که عرض شد. براین­اساس، کسانی که استناد به اینها ندارند، مجادِل هستند و خدا اینها را تهدید می­کند؛ یعنی هیچ استنادی ندارند؛ نه استناد به عقل یعنی ادله­ی عقلیه؛ نه استناد به وحی، و نه استناد به کتب آسمانی مُنیر که روشن­گرند؛ بنابراین، چه دارند؟

"ثَانِیَ عِطْفِهِ"؛[[10]](#footnote-10)

**اِعراض و رویگردانی متکبرانه از حق**

آنچه که دارد، "ثَانِیَ عِطف" است. این تعبیر کنایه است از اینکه، آدم مغرور و خودخواهی است. "عِطْف" به معنای سر و گردن و پهلو است. آدمی که بخواهد به کسی بی­اعتنایی کند، سرش را برمی­گرداند، گردنش را می­چرخاند، و پهلویش را می­پیچد. این علامت اِعراض است و تعبیری کنایی می­باشد. بنابراین "ثَانِیَ عِطْفِهِ"؛ یعنی گردن­کجی و گردن­شقی می­کند، پهلو می­چرخاند، وصورت برمی­گرداند؛ به­عبارت­دیگر، یعنی اِعراض می کند؛ درصورتی­که اِعراضْ کردن، کار عقلا نیست؛ و انسان باید با منطق حرف بزند؛ نه اینکه، هر چه آدم بگوید، اعتنا نکند و گوش به حرف ندهد! فرعون و نمرود و شدّاد هم همین­طور بودند.

**هلهله و سروصدا در مقابل کلام حقّ**

این نوع برخورد، یعنی "ثانِی عِطْف بودن و اعتنا نکردن و گوش به حرف ندادن"، و همچون ابوجهل و نمرود و شدّاد شدن، کمال نیست. در روز عاشورا هم هرچه امام حسین ؟ع؟ می­خواست موعظه کند، گوش نمی­دادند و هلهله می­کردند. ابوجهل­ها نیز می­گفتند که "لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ".[[11]](#footnote-11)

" به این قرآن گوش ندهید و [هنگام قرائتش] سخنان لهو و بیهوده [و سروصداهای بی­معنا] در آن افکنید [تا کسی نشنود!]، شاید که پیروز شوید. "

به­هرحال، آنها می­گفتند وقتی که قرآن خوانده می شود؛

" وَ الْغَوْا فِيهِ"؛

شما اِلغا و سروصدا کنید و لغو بگویید و مثلاً به قول امروزی­ها پارازیت بدهید که حرف و صدایش درمیان این صداها گم بشود. بنابراین، چنین روشی، ابوجهلی است و کمال نیست، و معاندان، همین شیوه­ای را که نسبت به پیغمبر اکرم ؟صل؟، اِعمال ­کردند، در روز عاشورا هم با امام حسین ؟ع؟ انجام دادند.

**منظور از عبارت "ثَانِیَ عِطْفِهِ"**

در عبارت "ثَانِیَ عِطْفِهِ"، "ثانی" مشتق از "ثَنْیْ" به معنی "پیچیدن" است و منظور، آن آدمی است که گردن و پهلوی خودش را می­پیچد و می­چرخاند و بی­اعتنایی می­کند. در سوره­ی منافقون هم داریم که:

"إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ"؛[[12]](#footnote-12)

وقتی گفته می­شود که بیایید پیغمبر ؟ص؟ درباره­ی شما استغفار کند و شما را در پیش خدا شفاعت کند، گردن خودشان را می­چرخانند و می­گویند ما نمی­خواهیم. "وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُم مُّسْتَكْبِرُونَ"؛[[13]](#footnote-13)

"و چون به آنان گویند: بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را بر می­گردانند، و آنان را می­بینی که متکبرانه [از حق،] روی می­گردانند. "

**اضلال و انحراف مردم از راه خدا، غایت و عاقبت مجادله و رویگردانی از حق**

به­هرحال از روی استکبار، اعتنا نمی­کردند و گردن­کجی می­کردند و خودشان را می چرخاندند:

"ثَانِیَ عِطْفِهِ"؛[[14]](#footnote-14)

یعنی این آدم، در این حال دارد به قول خودش، مجادله می­کند؛ و گردن و سینه و پهلوی خودش را می­چرخاند و بی­اعتنایی می­کند! اما هدفش از این کار چیست؟

"لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ"؛[[15]](#footnote-15)

می­خواهند واقعاً راه خدا را به مردم کج نشان بدهند و مردم را از راه خدا منحرف کنند.

این "لام" در "لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ"[[16]](#footnote-16)، به اصطلاح اهل ادب، "لام غایت" یا "لام عاقبت" است. "لام غایت"، یعنی هدف انسان، همین باشد. اما گاهی، هدف این نیست؛ ولی نتیجه­ی کارش چنین است.در این صورت، چنین لامی، لام عاقبت است؛ یعنی نتیجه­ی کار این می شود. برای مثال، قرآن درباره­ی فرعون دارد که :

"فَٱلْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا".[[17]](#footnote-17)

"پس خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مايه اندوهشان گردد."

اینکه می­فرماید آل فرعون، موسی را که کودک بود، در میان آن صندوق، از روی آب گرفتند که دشمن­شان باشد؛ واضح است که آنها او را نگرفتند تا دشمن­شان باشد. آنها نمی­خواستند، دشمن بتراشند؛ ولی شد؛ یعنی عاقبت کارشان این شد:

"لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا".[[18]](#footnote-18)

این لام، لام عاقبت است یعنی عاقبت کارشان این شد که دشمن­شان شد، ولی خودشان که نمی خواستند؛ چنان­که همسر فرعون می­گفت:

"قُرَّتُ عَیْنٍ لِّى وَ لَکَ"؛[[19]](#footnote-19)

"[این کودک] مرا و تو را روشنی چشم است".

"عَسیٰ أَنْ یَنْفَعَنٰا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً"؛[[20]](#footnote-20)

"امید است که ما را سودی دهد، یا او را به فرزندی گیریم".

همان­طور که زن فرعون می­گوید او را از آب بگیریم که پسر ما و نیز کمک­کار ما باشد، ولی عاقبت کار، "عَدُوًّا وَحَزَنًا"[[21]](#footnote-21) شد؛ اینها هم که مجادله می­کنند و از حق، روی­برمی­گردانند، حتی اگر آدم بدنیّتی هم نباشند و به قول خودشان، دارای نیّت خوشی نیز باشند؛ اشتباه می کنند، و نتیجه­ی کارشان، اضلال است: "لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ".[[22]](#footnote-22) اما اگر بدنیّت باشند، از همان اول، هدفشان، اِضلال است؛ یعنی باز هم: "لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ".[[23]](#footnote-23)

**فرجام آنها در دنیا و آخرت**

به­هرحال، اینها عاقبت چه کاره می شوند؟

"لَهُ فِی الدُّنْيَا خِزْیٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ".[[24]](#footnote-24)

در دنیا رسوایشان می کنیم، ولی مجازاتشان به همین دنیا ختم نمی­شود؛ یعنی اینکه اینها هم در دنیا به ذلت و خواری و رسوایی می­افتند و هم در عالم آخرت، گرفتار عذاب سوزان جهنم می­شوند: "لَهُ فِی الدُّنْيَا خِزْیٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ".[[25]](#footnote-25)

**آخرت: ساخته­وپرداخته یا پیش­فرستاده­ی انسان در دنیا**

آنجا هم به آنها خواهیم گفت که این را ما برای شماها درست نکردیم؛ بلکه:

"ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ".[[26]](#footnote-26)

این همان آتشی است که خودت با دست خودت، پیش انداختی.

"ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ".[[27]](#footnote-27)

و خداوند نسبت به بندگانش ستمگر نیست و به آنها ستم نمی­کند؛ بلکه بنده­ها را آفریده و همه­ی موجبات هدایت را هم مانند عقل و شعور و اراده به آنها داده، و برایشان قرآن و پیغمبر فرستاده، و راه­ها را باز کرده است. بنابراین، این خود شما بودید که با اختیار خودتان کج رفتید و کارتان به اینجا منتهی شد: "ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ".[[28]](#footnote-28)

**مفهوم "ظَلّام"**

"ظَلّام"، به حسب قانون ادبی، صیغه­ی مبالغه است؛ یعنی خیلی ظلم نمی­کند. البته این معنایش این نیست که کمی ظلم می­کند. چنین چیزی درباره­ی خداوند، معقول نیست که بگوییم خداوند "ظَلّام" نیست، اما ظالم هست!!! نه اینطور نیست و او ظالم هم نیست. منتهیٰ این کلمه­ی "ظَلّام"، همیشه صیغه­ی مبالغه نیست؛ بلکه گاهی هم به عنوان اینکه شأن فلان کار را دارد، گفته می­شود، ودر آن صورت به مفهوم "مبالغه" نیست. برای مثال وقتی می­گوییم فلان آدم، "بقّال" است، معنایش این نیست که دائم و زیادْ سبزی می­فروشد؛ چون "بَقْلْ"، یعنی "سبزی" و "بقّال" یعنی "سبزی­فروش".[[29]](#footnote-29) یا اگر گفته می­شود فلانی خبّاز است؛ منظور این نیست که زیادْ نان می­فروشد؛ یعنی به کم­وزیادش کاری نداریم؛ بلکه منظور این است که شأنش و کارش، نانوایی است. "بقّال"، کارش، "سبزی­فروشی" و "خبّاز"، کارش، "نان­فروشی" است؛ و کم­و زیاد آن، منظور نیست. در اینجا هم، همین­طور است و اینکه می­ گوییم: "خداوند ظَلَّام نیست"، یعنی خداوند، شأن ظلم ندارد؛ یعنی ظلم، هیچ ارتباط و هیچ تناسبی با خداوند ندارد. ظالم، آدمی است که جاهل یا ضعیف و ناتوان باشد؛ اما موجودی که قوی و نیز علم مطلق است، اصلاً ظلم نمی­کند؛ چون نیازی به ظلم ندارد؛ ازاین­رو: "لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ".[[30]](#footnote-30)

خداوند ستم برکسی نمی­کند.

"وَ لٰکِنْ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ".[[31]](#footnote-31)

اما خودشان بر خودشان ستم می­کنند.

**وظایف ما: تحقیق در معارف و اصول، و تبعیت محض در احکام دین**

جمله­ای از بعضی از مفسرین ذیل این آیه، در ارتباط با احکام دین است که خوب است، مورد توجه قرار گیرد. توضیح آنکه در مسئله­ی معارف دین، باید استدلال عقلی داشته باشیم؛ یعنی ما، در اصول دین، باید بر اساس منطق عقلی، استدلال کنیم؛ اما راجع به احکام، چنین نیست. زیرا عقل، ما را به درِ خانه­ی وحی می­رساند؛ ولی وقتی به آنجا رسیدیم، دیگر باید تابع محض باشیم.

**ضرورت اتّخاذ احکام الهی از وحی**

بنابراین در مورد احکامی که از طریق وحی، صادر شده و به ما رسیده، دیگر نمی­توان گفت که آیا با عقل ما منطبق می­شود یا نه؟ در آنجا ما تابع انطباق با عقل نیستیم؛ زیرا ما باید وحی را بشناسیم و از آن بگیریم.

**کلید گمراهی**

ازاین­رو آن مرد مفسّر می گوید:

"اَلْبَحْثُ وَ التَّفْتٖیش أمّٰا جٰاءَت بِهِ السُّنَّة بَعْدَ مٰا وَضَعَ سَنَدُه یَجرّ الْبٰاعثَ اِلَی التَّعَمُّق وَ التَّقَبُّل فِی الدّیٖن"؛ //// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود)

یعنی وقتی یک مطلبی از لحاظ سند روشن است و معلوم و محرز شده که از طریق وحی رسیده و سندش به پیغمبر اکرم ؟صل؟ یا امام معصوم ؟ع؟ می­رسد، اگر الآن دوباره بخواهیم تفتیش و تفحص کنیم، که این چه فایده و منفعتی دارد، کَمْ­کَمْ ما را به کنجکاوی در اساس دین، می­کِشاند و ممکن است باعث شود از مسیر دین خارج بشویم. این­گونه تعمّق در احکام، درست نیست؛ بلکه تا می توانید، در معارف و در خداشناسی و در آثار صُنع خدا تعمّق و تامّل کنید. همچنین در پیغمبرشناسی، که از راه اعجاز و خوارق عادات، یقین به نبوت او پیدا می­کنیم؛ و نیز در امام شناسی، باید کنجکاوی و تعمق بشود؛ اما به احکام که رسیدیم؛ وقتی­که محرز شد سند مطلب، به منبع وحی می­رسد؛ آنجا دیگر تفتیش و تفحص و کنجکاوی کردن، صحیح نیست؛ بلکه این کار، "مفتاح­الضّلال" و کلید گمراهی خواهد بود؛"بِکَثٖیر مَعَ الْاُمَّة" //// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود) و بسیاری از مردم از این طریق، به ضلالت و گمراهی می­افتند.

توضیح آنکه ما وظیفه داریم خدا را بشناسیم؛ وقتی شناختیم که خالق حکیم داریم؛ و خالق حکیم هم پیغمبرِ معصوم را مبعوث کرده؛ و پیغمبرِ معصوم هم امامِ معصوم را از جانب خدا منصوب کرده؛ و احکام خدا از طریقی که متعارف است، به دست ما رسیده؛ در اینجا ماباید تابع و تسلیم همان احکام باشیم؛ و کاری نداریم که با فکر ما منطبق بشود یا نشود. اتفاقاً نباید هم همیشه با آن هماهنگ و منطبق بشود؛ برای اینکه اگر بنا بود منطبق بشود، ما دیگر به وحی محتاج نبودیم؛ بلکه خودمان می­ساختیم؛ و لذا چون نمی توانیم؛ وحی، مستندِ ما شده است.

"وَ مٰا هَلَکَتِ الْاُمَمُ الْمٰاضِیَه اِلّٰا بِطوُلِ الْجِدٰال"؛ //// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود)

امتهای گذشته اگر به هلاکت افتادند، به همین علت بود، که جدال زیاد کردند و با انبیاء و پیغمبران به بحث و جدل پرداختند.

"وَ کَثْرَةِ الْقٖیل وَ الْقٰال"؛//// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود)

چون مرتب به قیل و قال و بحث و جدل پرداختند، به هلاکت افتادند.

**وظیفه­ی واجب ما**

بنابراین:

"وٰاجِب اَن یَقُضَّ بِاَضْرٰاسِهِ عَلی مٰا ثَبَتَ مِنَ السُّنَّه"//// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود)

وظیفه­ی واجب ما همین است که به آنچه از طریق وحی به ما رسیده است، مانند وضو و غسل و تیمم، محکم بچسبیم و آنها را بپذیریم و به آنها عمل کنیم؛ اعم از اینکه با عقل ما تطبیق بکند یا نکند. پس اینکه برای مثال گاهی گفته می­شود از نظر ما چرا باید تیمم بکنیم و دست­ها را به خاک بزنیم؛ این­گونه حرفها، وسوسه­های شیطانی است. ما وقتی مطمئن شدیم که دستوری از جانب خدا و اولیاء خدا رسیده، باید تابع و تسلیم محض باشیم و ارزش اصلی هم در همین تسلیم است.

"لٰا یُسْمعی اِلیٰ کَلٰامِ اَهْلِ الْبِدْعَه"//// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود)

انسانهای عاقل به سخنان مردم مغرور و خودخواهی که نمی­خواهند در مقابل حق، تسلیم بشوند، گوش نمی­دهند.

"وَ لٰا یَمیٖلُ اِلَیْهِمْ وَ لٰا اِلیٰ سمٰاع کَلٰامِهِمْ" //// (املاء مطلب با دقت بازبینی و سند نیز مأخذیابی شود)

نه به حرفشان گوش می­دهند، و نه میل به مجلس آنها پیدا می­کنند.

به­هرحال باید مراقب بود که در سر راه، شیاطین جنّی و شیاطین انسی فراوانند.

در اینجا توضیحات مربوط به آیات شریفه­ی مذکور را به پایان می­رسانیم.

**تفاوت قبور ائمه ؟عهم؟ با قبور خلفا**

نوشته­اند که مستنصربالله، خلیفه­ی عباسی به سامرا آمد و به زیارت قبر عسگریین ؟عهما؟ رفت. دید که مرقد آن دو امام عظیم­الشأن – امام هادی ؟ع؟ و امام حسن عسکری ؟ع؟ - دارای قبّه و بارگاه و بعد هم ضریح و فرش­ها و چراغ­ها است و زوّار، رفت­وآمد می­کنند.

سپس از آنجا با همراهان، به مقبره­ی خلفاء عباسی از اجدادش، که در جایی دفن بودند، برای خواندن فاتحه رفت. در آنجا، برعکس دیدند که نه بارگاهی هست، نه فرشی هست، نه چراغی هست، نه زائری هست و مرغها فضله ریخته­اند.

یکی از همراهان او برای خودشیرینی، گفت آقا شما از سلاطین روزگار هستید، و امروز حکومت و فرمانروایی دنیا در دست شماست. بنابراین چرا باید مقبره­ی اجدادتان، این­طور مخروبه و بدون نظافت و فرش و چراغ باشد؛ درحالی­که قبر علویّین، این­قدر نظافت،چراغ، فرش و ضریح دارد؟ چرا شما مقبره­ی اجدادتان را آباد نمی­کنید؟

**اعتراف خلیفه مستنصربالله**

خلیفه مستنصربالله، سر به پایین انداخت و بعد گفت که این یک سرّ آسمانی دارد. این مطلب حقّی بود، که به زبانش جاری شد.

**عامل اقبال و اشتیاق مردم نسبت به قبور علویّین: سرّ آسمانی و عنایت خداوند**

به­هرحال گفت این یک سرّ آسمانی دارد؛ و با زور و تلاش و سعی و کوشش ما نمی­شود، عقیده را برکسی تحمیل کرد، یا عقیده­ی کسی را از او گرفت. قبر علویّین را که می­بینی، روی عقیده­ی مردم درست شده، و کسی نیامده، بر آنها تحمیل کند. خود مردم با کمال رغبت و اشتیاق آمده­اند و بر سر قبر ایشان طلا ریخته­اند، و فرش و چراغ آورده­اند. البته ما هم این کار را کردیم، ولی نشد. ما هم فرش و چراغ آوردیم؛ اما برعکس، مردم آنها را بردند؛ درصورتی­که آنجا را خود مردم، تنظیم می­کنند و این اشیاء و لوازم را با اشتیاق و رغبت می­آورند. بنابراین، این مسئله با زور و سعی و تلاش نمی­شود؛ و این حقی است که از جانب خداوند به کسانی عنایت شده است.

**حادثه­ی تروریستیِ انفجار حرم مطهر امام رضا (ع) در روز عاشورا** //// (خوب است در اینجا، شماره زده و در پاورقی، توضیح کوتاهی در مورد این حادثه­ی تروریستی، و به ویژه ذکر تاریخ دقیق آن، بیان شود)

اما با تأسف، عده­ای از مردم آن­قدر بدبخت هستند که این حقایق را مشاهده و درک نمی­کنند؛ به­طوری­که انسان واقعاً تأسف می­خورد و اصلاً قابل توجیه نیست که کسی به نام مبارزه، عده­ای از مردم، اعمّ از زن و مرد و بچه و کودک را در داخل حرم مطهر امام­ رضا ؟ع؟ - که برای آن مردم، معبد است - و در آنجا دارند با خدا رازونیاز می­کنند و به کسی کاری ندارند؛ به آن کیفیتِ تأسف­آور و توأم با شرم و خجالت به خاک و خون بکشد. اینکه یک کسی با یک حکومت و با یک قدرتی، مبارزه می­کند، و به نوعی، قدرت در مقابل قدرت می­باشد؛ یک مسئله است؛ اما چرا باید مردم عادیِ بیچاره را این­گونه مورد ظلم و ستم قرار دهد، که به کسی، کاری ندارند، و دارند در معبد مقدسی که قداستش بر همه کس، محرز است، آن هم در یک روز مقدس، با خدا صحبت می­کنند؟ این همان حرف امام سیدالشهداء ؟ع؟ در روز عاشورا است که می­فرمود:

"یٰا شیعَة اٰل اَبی­سُفْیٰان! "إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فِی دُنْیاکُمْ".

ای مردم! اگر دین و نیز ترس از معاد ندارید، موازین انسانیت کجا رفته است؟!! بالأخره در دنیاتان، آزادمرد باشید. من با شما می­جنگم و شما هم با من می­جنگید؛ اما بچه­های کوچک من در خیمه­ها به شما چه کرده­اند؟! چرا شما به داخل خیمه­ها هجوم می­برید؟ این برای امام حسین ؟ع؟ سخت دردناک بود.

توضیح آنکه آن حضرت، درحالی­که زخم­های فراوانی خورده و تیرهای زیادی به جگرش رسیده بود و بدن و جگرش نیز سوراخ شده و در میان گودال افتاده و مدتی هم بی­هوش بود؛ ناگهان صدا به گوشش رسید که مثل اینکه لشگر، به سمت خیمه­گاه می­روند. به­هرحال، آن حضرت، غیرت­الله است؛ ازاین­رو حرکت کرد، و خواست از جا برخیزد و بایستد؛ اما نتوانست. بنابراین سر زانو درآمد؛ و شمشیر خودش را عصا کرد و درحالی­که روی زانو به سمت خیمه­گاه می­رفت، ­فرمود: "یٰا شیعَة اٰل اَبی­سُفْیٰان! "إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فِی دُنْیاکُمْ"؛ تا من زنده­ام، به سراغ خیمه­گاه حرمم نروید .

به­قدری این ندا جانسوز بود، که حتی شمر را منقلب کرد. او هم خجالت کشید و ازاین­رو به سربازانش دستور داد، برگردید؛ و اول کار خود امام ؟ع؟ را تمام کنید. بنابراین آمدند و بر سر امام سیدالشهداء ؟ع؟ ریختند و نیزه و شمشیر و خنجر و سنگ بر بدن مطهرش... لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

پروردگارا به حرمت امام سیدالشهداء ؟ع؟ در فرج امام زمان تعجیل بفرما. شرّ کفار و منافقین را از سر مسلمانها دفع و رفع بفرما. به آنهایی که به آن درجه از سعادتمندی رسیدند، که در روز عاشورا و در حرم مطهر امام رضا؟ع؟ و به آن کیفیت، مقتول شدند، اجر عظیم عنایت فرما. حتماً خود امام رضا؟ع؟ پذیرایی از مهمان­هایش می­کند و دمِ جان دادن هم آنها خیلی راحت، جان می­دهند و رنج و محنتی ندارند؛ ولی البته بازماندگانشان، مصیبت­زده­اند.

از آن مهم­تر، هتک حرمت، به امام رضا ؟ع؟ و بی­حرمتی نسبت به حرم مقدسش است، که برای ما از همه چیز دردناک­تر است.

خداوند، زخمی­ها را هم شفا عنایت بفرماید؛ بازماندگانش را هم اجرِ صبر عنایت بفرماید؛ و همه­ی ما را هم عاقبت­به­خیر نماید.

1. سوره­ی مبارکه­ی بقره، آیه­ی 280. [↑](#footnote-ref-1)
2. مُعْسِر: تنگدست، دست­تنگ، آنکه در تنگی و سختی است، تهیدست، مقابل موسِر. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیات 8 – 10. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 8. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره­ی مبارکه­ی فصّلت، آیه­ی 26. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره­ی مبارکه­ی منافقون، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-14)
15. همان. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره­ی مبارکه­ی قصص، آیه­ی 8. [↑](#footnote-ref-17)
18. همان. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره­ی مبارکه­ی قصص، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-19)
20. همان. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره­ی مبارکه­ی قصص، آیه­ی 8. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. همان. [↑](#footnote-ref-24)
25. همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 10. [↑](#footnote-ref-26)
27. همان. [↑](#footnote-ref-27)
28. همان. [↑](#footnote-ref-28)
29. البته در حال حاضر، معمولاً در جامعه و در بین مردم، کلمه­ی "بقّال" را به معنی واقعی آن، که "سبزی­فروش" است، استعمال نمی­کنند. [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 10. [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره­ی مبارکه­ی آل­عمران، آیه­ی 117. [↑](#footnote-ref-31)